

مقایسه مبانی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه قاضی عبدالجبار معتزلی و قاضی ابوبکر باقلانی در معرفت دینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۴

علی اله بداشتی^۱

سید حسن سعادت مصطفوی^۲

چکیده

قاضی عبدالجبار معتزلی و قاضی ابوبکر باقلانی ضمن آن که در امکان و ضرورت معرفت خدای سبحان و وجوب تفکر و ضرورت استدلال در شناخت خدا هم‌رأی هستند، اما در پاره‌ای از مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اختلاف نظر دارند. مهم‌ترین اختلاف نظر این دو در زمینه معرفت‌شناسی متمرکز بر پاسخ به این سؤالات است: «آیا وجوب معرفت الله را عقل به ما می‌گوید یا شرع؟»، «آیا رابطه تفکر و معرفت تولیدی است یا استلزامی؟». در پاسخ به این سؤالات قاضی عبدالجبار رأی به «وجوب عقلی» معرفت الله می‌دهد، رابطه تفکر و معرفت را نیز «تولیدی» می‌داند و تولید علم را بر تفکر، که فعل اختیاری انسان است، مستقر می‌کند. اما قاضی ابوبکر باقلانی بر «وجوب شرعی» معرفت الله تأکید می‌کند و رابطه تفکر و معرفت را نیز «استلزامی» می‌داند، تولید علم را نیز بر قدرت محدثه، که به نظریه کسب اشعری برمی‌گردد، متکی می‌کند. در روش‌شناسی نیز اگرچه دو متکلم در اعتبار روش‌های حسی، عقلی و نقلی در کلام اشتراک دارند، در میزان اعتبار و تقدم هر یک از این روش‌ها بین آن دو اختلاف نظر است.

کلیدواژه‌ها

مبانی معرفت‌شناختی معرفت دینی، مبانی روش‌شناختی معرفت دینی، قاضی عبدالجبار معتزلی، قاضی ابوبکر باقلانی

۱. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسؤول) (alibedashti@gmail.com).

۲. استاد گروه فلسفه، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

۱. مقدمه

بسیاری از متکلمان مسلمان پیش از آنکه مباحث الاهیات بالمعنی الاحض را طرح و بحث نمایند درباره مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی و هستی‌شناسی سخن می‌گویند و آرای کلامی خویش درباره خدای تعالی، صفات و افعال او، نبوت، معاد و... را بر این مبانی استوار می‌کنند. ما در اینجا به بررسی اندیشه‌های دو متکلم معاصر از دو مکتب رقیب در قرن چهارم یعنی قاضی عبدالجبار و قاضی باقلانی می‌پردازیم. این دو متکلم معاصر ضمن همسویی‌هایی که در بسیاری از مسائل معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دین دارند در پاره‌ای از مسائل اختلاف نظر دارند که در این مقاله آنها را بررسی می‌کنیم.

۲. معرفت‌شناسی دینی

در اینجا متکلمان از مسائلی مانند امکان معرفت دینی، ضرورت معرفت دینی، چیستی معرفت، بدیهی بودن یا نظری بودن معرفت حقایق دینی و... سخن می‌گویند.

۲-۱. امکان معرفت دینی

آیا معرفت دینی ممکن است؟ این مسئله مسبوق به پذیرش امکان معرفت به طور عام است. نزد این دو متفکر امکان معرفت به طور عام و معرفت دینی به طور خاص امر بدیهی است. چرا که معرفت را واجب می‌دانند و وجوب فرع بر امکان است (عبدالجبار ۱۴۱۶، ۳۹؛ باقلانی ۱۴۲۵، ۹۸).

۲-۲. ضرورت معرفت دینی

از نگاه متکلمان مسلمان، از جمله دو متکلم مورد بحث، دین‌شناسی به ویژه شناخت خدا بر هر انسانی واجب است، اما در منشأ وجوب بین آنان اختلاف است. قاضی عبدالجبار وجوب معرفت را امری عقلی و لازمه وجوب معرفت را وجوب اندیشه و تفکر درباره خدا می‌داند. از این رو، اولین امر واجب را برای انسانی که به حد بلوغ رسیده است اندیشیدن برای شناخت خدای هستی می‌داند و می‌نویسد اگر کسی بپرسد اولین چیزی که خدا بر تو واجب کرده چیست؟ بگو اندیشیدنی است که منجر به شناخت خدای تعالی گردد. چون شناخت خدا از بدیهیات نیست و با مشاهده حواس نیز به دست نمی‌آید، پس باید با تفکر و اندیشیدن حاصل

گردد (عبدالجبار ۱۴۱۶، ۳۹). باقلانی نیز در وجوب اندیشه درباره خدا می‌نویسد که اولین چیزی که خدای بلندمرتبه بر همه بندگانش واجب ساخته است اندیشیدن در نشانه‌های خدا و توجه به چیزهایی است که به قدرت خدا آفریده شده‌اند و استدلال بر وجود خداوند به واسطه آثار قدرت او و شواهد ربوبیت اوست. زیرا شناخت خدا بدیهی نیست و با مشاهده حواس نیز به دست نمی‌آید بلکه وجود او و اوصافی از او که مقتضای افعال اوست تنها با دلایل محکم و برهان‌های روشن دانسته می‌شود (باقلانی ۱۴۲۵، ۹۸). از عبارت قاضی عبدالجبار و قاضی باقلانی فهمیده می‌شود که هر دو نفر در وجوب معرفت الهی و مسبوق بر آن در وجوب اندیشه برای کسب معرفت اتفاق نظر دارند.

دیگر مسئله قابل طرح این است که این وجوب را عقل درک می‌کند یا شارع باید آن را بیان کند؟ از نگاه معتزله و قاضی عبدالجبار، درک این مطلب بر عهده عقل است، و از نظر اشاعره و قاضی ابوبکر باقلانی بیان این مسئله بر عهده شارع است (ایچی بی‌تا، ۲۸؛ رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۷۶). زیرا از نظر معتزله وجوب عقلی پیش از وجوب شرعی است، اما از نظر اشاعره پیش از شارع عقل حکمی بر حسن و قبح افعال ندارد و چون وجوب تفکر متفرع بر حسن دانستن آن است، از نظر اشاعره پیش از آمدن شرع حکمی نداریم، که در سطور آتی بحث خواهد شد.

۲-۳. چیستی علم و معرفت

اولین نکته‌ای که در بررسی دیدگاه‌های این دو متکلم در اینجا می‌توان گفت همسویی آنان در هم‌معنا دانستن علم و معرفت است. قاضی عبدالجبار می‌نویسد: «ان المعرفة و الدراية و العلم نظائر» (عبدالجبار ۱۴۱۶، ۴۶)؛ معرفت و درایت و علم همانند هستند، یعنی به یک معنا هستند.

تعریف علم و معرفت از نظر عبدالجبار: دو تعریف با اندک تفاوت در آثارش مشاهده می‌شود. در شرح اصول خمسسه می‌نویسد که معرفت چیزی است که اقتضای آرامش نفس و خنکی سینه و اطمینان قلب دارد و در المغنی می‌نویسد که علم معنایی است که سکون نفس عالم را - به چیزی که می‌رسد - اقتضا دارد، اما مراد وی از معنا اعتقاد است (عبدالجبار بی‌تا، ۱۳). یعنی وقتی انسان از شک و دودلی در چیزی گذر کرد و به جانب حقیقت رسید، آرامش قلبی پیدا می‌کند و این علم است، چنان که قاضی این مثال را می‌آورد که بین این که انسان به

مشاهده خودش ببیند «زید در خانه است» یا این که یک نفر خبر بدهد «زید در خانه است» تفاوت است، در حالت اول مزیتی وجود دارد که در دومی نیست و آن همان اطمینان و آرامش قلبی است (عبدالجبار بی تا، ۴۶، ۴۷).

در بررسی تعریف عبدالجبار می توان این نقد را آورد که آیا سکون نفس و اطمینان و آرامش قلب که از علم حاصل می شود حد منطقی علم است یا غایت و ثمره آن است و آیا هر آرامشی لزوماً از علم حاصل می شود؟ آیا کسی که جهل مرکب دارد و خود را عالم می پندارد احساس آرامش نمی کند؟

تعریف علم از نگاه باقلانی: باقلانی ضمن این که علم و معرفت را هم معنا می داند در تعریف علم می نویسد: «انه معرفه المعلوم علی ما هو به» (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۰؛ ۱۴۲۵، ۹۱). علم شناخت معلوم است آن گونه که هست. گرچه در نگاه ابتدایی به نظر می رسد که باقلانی معرفت را در این تعریف جنس قرار داده است، اما باید توجه داشت که اولاً وی در پی حد منطقی بر اساس منطق ارسطویی نیست، بلکه تعریف وی را باید شرح الاسم یا تعریف به رسم دانست. چون از نظر وی «کل علم معرفه و کل معرفه علم» (باقلانی ۱۴۲۶، ص ۱۰؛ ۱۴۲۵، ۹۱)؛ هر علمی شناخت و هر شناختی علم است. و اگرچه تعریف باقلانی حد منطقی نیست و شاید نتوان برای علم حد منطقی آورد، از مهم ترین ویژگی تعریف که جامع افراد و مانع اغیار بودن است برخوردار است.

تعریف باقلانی نیز از دو منظر قابل نقد است یکی این که علم را به معرفت تعریف کرده است و اگر از وی بخواهیم معرفت را تعریف کند به ناچار باید از مفهوم علم استفاده کند و این دور خواهد بود. از سوی دیگر، در تعریف آورده است علم شناخت معلوم است. اگر از وی خواسته شود معلوم را تعریف کند، به ناچار باید از مفهوم علم یا معرفت کمک بگیرد و این مستلزم دور خواهد بود. و اگر بگویید معرفت و معلوم از مفاهیم اولیه بی نیاز از تعریف هستند، همین سخن را درباره علم نیز می توان گفت، چون مفهوم معرفت یا معلوم شناخته شده تر از مفهوم علم نیستند. در نهایت، باید گفت این تعاریف لغوی و شرح الاسمی هستند و در این گونه تعاریف به کار بردن مفاهیم هم خانواده جایز است. نتیجه این که هیچ یک از دو متکلم مورد بحث برای علم حد منطقی نیاورده اند.

نکته دیگر این که در فلسفه برای علم و معرفت تفاوت قائل هستند، به این که علم به

امور کلی و معرفت به امور متشخص و متعین جزئی تعلق می‌گیرد. اما قاضی عبدالجبار و باقلانی آنها را هم معنا دانسته‌اند.

۲-۴. رابطه تفکر و معرفت

از نظر قاضی عبدالجبار، رابطه آن دو تولیدی است چون تفکر فعلی از افعال قلبی است و از نظر قاضی تفکر صحیح آن است که منجر به تولید علم یا ظن غالب شود (عبدالجبار بی‌تا، ۱۱). مراد از تولیدی بودن این است که تفکر برای کسب علم جنبه علیت دارد و زاینده علم و معرفت یا ظن غالب است. رابطه اندیشیدن و علم از نظر اشاعره رابطه تولیدی نیست. از نظر ابوالحسن اشعری، سنت الهی این گونه جریان یافته است که به دنبال اندیشیدن خداوند در ما علم و معرفت بیافریند (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۶۰). باقلانی معتقد است که اندیشیدن مستلزم علم است، بدون آن که تفکر علت یا تولیدکننده علم باشد. اگرچه وی با ابوالحسن اشعری نیز هم‌رأی نیست (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۶۱)، اما مانند اشعری خالق امور را تنها خدا می‌داند. از این رو، بر خلاف معتزله اندیشیدن را علت علم نمی‌داند. در واقع می‌توان گفت از نظر وی آفرینش علم در قلب انسان از آن خداست و کسب آن از انسان. باقلانی اول امر واجب بر انسان را قصد و تصمیم برای اندیشیدن می‌داند، زیرا فکر کردن فعل اختیاری انسان و مسبوق به قصد است و از این نظر گامی به عبدالجبار نزدیک می‌شود (رمضان عبدالله، ۱۹۸۶، ۲۷۷).

۲-۵. تقسیم علم

به اعتباری می‌توان علم را به ضروری و نظری یا بدیهی و کسبی تقسیم کرد. عبدالجبار معتزلی و قاضی ابوبکر باقلانی هر دو این تقسیم را در آثار خویش آورده‌اند (عبدالجبار بی‌تا، ۴۸؛ باقلانی ۱۴۲۶، ۱۱؛ ۱۴۲۵، ۹۲). قاضی عبدالجبار و باقلانی علوم ضروری (بدیهی) و ادراک حسی را راه رسیدن به علوم نظری و اکتسابی می‌دانند (عبدالجبار بی‌تا، ۵۹؛ باقلانی ۱۴۲۶، ۱۱). علوم کسبی از نگاه قاضی عبدالجبار علمی هستند که از راه تفکر حاصل می‌شوند، پس فکر کردن راه کسب علم و سبب تولید علم است. گفتنی است که از نظر وی فکر کردن موجب علم نمی‌شود، مگر این که به دلیلی متکی باشد. پس بین دلیل و مدلول باید رابطه تولیدی باشد و الا علم نخواهد بود (عبدالجبار بی‌تا، ۷۷).

گفتنی است که از نظر متکلمان مراد از علوم کسبی علوم عقلی است، نه علوم تجربی که بر اساس تکرار مشاهده به دست می‌آیند.

نکته دیگر این که از نظر قاضی عبدالجبار از تفکر صحیح علم تولید می‌شود و تفکری صحیح است که حاصل آن علم تازه‌ای باشد و موجب سکون نفس شود (عبدالجبار بی‌تا، ۱۱۶، ۱۱۷).

از نظر باقلانی نیز علم ضروری علمی است که از راه مشاهده حسی حاصل شود یا ابتدائاً در نفس ایجاد شود (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۱؛ ۱۴۲۵، ۹۲). علم ضروری بدیهی از نظری شش قسم است؛ پنج قسم آن از راه حواس و یک قسم آن علمی است که ابتدائاً در نفس ایجاد می‌شود، مانند علم به خودمان و علم به حالت نفسانی خودمان مانند غم و شادی، درد و لذت (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۲)، و پاره‌ای از تصدیقیات اولیه مانند این که هر خبری یا صادق است یا کاذب و علم به این که اجتماع ضدین (تقیضین) در صدق و کذب محال است، علم به صدق خیر متواتر و... (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۲).

علم نظری از نظر باقلانی علمی است که به دنبال استدلال و اندیشه در احوال شیء مورد نظر باشد یا با یادآوری فکری که درباره آن داشته‌ایم حاصل شود. او می‌نویسد علم نظری علمی است که بر ادراکات حسی و علوم ضروری (بدیهی) مبتنی است. در ادامه باقلانی در معنای کسبی بودن می‌نویسد علمی است که عالم با قدرت محدثه‌ای که دارد آن را به دست آورد (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۱).

در مقایسه دیدگاه عبدالجبار و باقلانی این نتیجه حاصل می‌شود که اولاً در اقسام علوم بدیهی، ثانیاً در علم نظری از جهت این که مبتنی بر علوم بدیهی و ادراکات حسی است همسو هستند، اما از نظر این که تحصیل علم مبتنی بر تفکر است و تفکر فعل اختیاری انسان است و تفکر صحیح سبب تولید علم است بین عبدالجبار و باقلانی اختلاف نظر وجود دارد. قاضی عبدالجبار تفکر را فعل اختیاری انسان و سبب تولید علم می‌داند (عبدالجبار بی‌تا، ۲۰۹)؛ اما قاضی باقلانی معتقد است انسان بر فعل اندیشیدن قدرت محدثه دارد و قدرت محدثه غیر از قدرت موجهه است که معتزله و عبدالجبار اعتقاد دارند. قدرت محدثه باقلانی به نظریه کسب اشعری برمی‌گردد. بنابراین از نظر وی اندیشیدن مستلزم علم است، بدون این که اندیشه علت ایجاد علم و یا تولیدکننده علم باشد (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۶۱).

مسئله‌ای که در اینجا باید بررسی شود این است که آیا معرفت دینی از دیدگاه قاضی عبدالجبار و قاضی باقلانی، معرفتی بدیهی است یا نظری؟

هر دو متکلم این معرفت را «نظری» می‌دانند. قاضی عبدالجبار در وجوب تفکر برای شناخت خدا می‌نویسد که چون شناخت خدا از بدیهیات نیست و با مشاهده حواس نیز به دست نمی‌آید پس باید با تفکر و اندیشیدن حاصل گردد (عبدالجبار ۱۴۱۶، ۳۹). باقلانی نیز در وجوب اندیشه درباره خدا می‌نویسد که اولین چیزی که خدای بلندمرتبه بر همه بندگانش واجب ساخته است اندیشیدن در نشانه‌های خدا و توجه به چیزهایی است که به قدرت خدا آفریده شده‌اند و استدلال بر وجود خداوند به واسطه آثار قدرت او و شواهد ربوبیت اوست. زیرا شناخت خدا بدیهی نیست و با مشاهده حواس نیز به دست نمی‌آید، بلکه وجود او و اوصافی از او که مقتضای افعال اوست تنها با دلایل محکم و برهان‌های روشن دانسته می‌شود (باقلانی ۱۴۲۵، ۹۸).

۳. روش‌شناسی عبدالجبار معتزلی و باقلانی در معرفت دینی

قاضی عبدالجبار و باقلانی، با وجود اختلاف در پاره‌ای از مباحث، هر دو به طور کلی روش‌های حسی و عقلی و نقلی در معرفت دینی را می‌پذیرند، که به اختصار بررسی می‌شوند.

۳-۱. روش حسی

در اعتبار روش حسی نزد هر دو متکلم اختلافی نیست و معلومات حاصل از حس می‌توانند به عنوان صغرای استدلال‌های عقلی در معرفت دینی قرار گیرند. چنان که هر دو متکلم بر حدوث اجسام بر صانع قدیم استدلال می‌کنند و حدوث مبتنی بر تغییر و حرکت است که امور حسی و تجربی هستند (عبدالجبار ۱۴۱۶، ۶۵؛ باقلانی ۱۴۲۶، ۱۸، ۱۹).

۳-۲. روش عقلی

هر دو متکلم مورد بحث در اصل اعتبار روش عقلی در اثبات حقایق فراطبیعی دینی اتفاق نظر دارند، اما میزان اعتبار و تقدم عقل بر شرع یا به عکس محل اختلاف است. قاضی عبدالجبار، همچون سایر اصحاب اعتزال، اساس و پایه‌های معرفت دینی را بر تصدیقات و روش‌های استدلال عقلی قرار می‌دهد و دو اصل اساسی در عقاید دینی یعنی توحید و نبوت

را بر اساس عقل قابل اثبات می‌داند و در تعارض ظاهر نص با عقل، عقل را رجحان می‌دهد (صبحی احمد ۱۴۰۵، ۱: ۳۵۱). اول مسئله‌ای که او برای انسان بالغ خردمند ضروری می‌شمارد اندیشیدن برای معرفت خداست، چون معرفت الهی از راه حس قابل اثبات نیست و وجود خدا از بدیهیات نیست و مسئله‌ای نظری است و هر مسئله‌ای که نظری باشد باید با استدلال عقلی پذیرفته شود (عبدالجبار بی‌تا، ۵۰۹؛ ۱۴۱۶، ۳۹، ۴۰). از سوی دیگر، تقلید در اعتقادات پایه‌ای دین جایز نیست (عبدالجبار بی‌تا، ۵۲۷؛ ۱۴۱۶، ۶۳).

قاضی باقلانی نیز اول چیزی را که بر انسان بالغ خردمند ضروری می‌داند اندیشیدن در آیات الهی و توجه به چیزهایی است که به قدرت خدا آفریده شده‌اند و همچنین استدلال بر آثار قدرت و شواهد ربوبیت خدا (باقلانی ۱۴۲۵، ۹۸). وی نیز همچون عبدالجبار تقلید در شناخت خدا را کافی نمی‌داند و معتقد است انسان باید خدا را بر اساس اندیشه و استدلال بشناسد و ایمان بیاورد و ایمان تقلیدی پذیرفته نیست (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۷۸، ۲۷۹). اما اختلاف قاضی عبدالجبار و قاضی ابوبکر باقلانی در اینجاست که عبدالجبار وجوب معرفت دینی را عقلی می‌داند و می‌نویسد که خدای تعالی پرهیز و خودنگهداری از ضرر احتمالی را در ما قرار داده است، و انسان خردمند احتمال می‌دهد که بی‌اعتنایی به شناخت خدا ممکن است ضرری متوجه او نماید. پس پرهیز از ضرر احتمالی به حکم عقل واجب است (عبدالجبار بی‌تا، ۵۰۹).

اما باقلانی، چون بر اساس دیدگاه اشعری حسن و قبح را شرعی می‌داند، وجوب معرفت را نیز شرعی می‌داند. چون از نظر او عقل خادم شرع است و حکمی پیش از آمدن شارع ندارد. وی در وجوب شرعی معرفت به آیاتی که بر وجوب نظر دلالت دارند استشهاد می‌کند، مانند «قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (یونس: ۱۰۱)؛ بگو در آنچه در آسمان و زمین است بنگرید، طبیعی است که مراد خدای سبحان از امر به نگرستن برای غایت و هدفی فراتر از خود نگرش است و آن معرفت الله است.

مسلك دوم اشاعره در اثبات وجوب نظر در شناخت خدا إجماع مسلمانان است، و آن این که معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر با اندیشیدن و آنچه مقدمه واجب است خودش واجب است (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۷۶).

۳-۲-۱. حد شناخت عقل

معتزله، به ویژه قاضی عبدالجبار، روش شناخت عقلی را در مسائل نظری و عملی می‌پذیرند. در مسائل نظری، معرفت خدا و معرفت نبی را از طریق عقل ممکن می‌دانند و با عقل بر ضرورت شناخت خدا و ضرورت ارسال انبیا استدلال عقلی می‌کنند و از طریق قاعده لطف به اثبات ضرورت ارسال نبی می‌پردازند. اما اشاعره، از جمله باقلانی، از دو جهت با معتزله، از جمله با عبدالجبار، اختلاف دارند، اول این که ضرورت و وجوب عقلی را در دین نمی‌پذیرند و تنها وجوب شرعی را قبول دارند، پس ضرورت ارسال نبی به وجوب عقلی اثبات نمی‌شود، بلکه با معجزه اثبات می‌شود؛ از سوی دیگر، ریشه نپذیرفتن واجبات عقلی و محصور شدن در الزامات شرعی، عدم پذیرش روش عقل و حکم عقل در شناخت حسن و قبح امور است. به عبارت دیگر، محدوده کارکرد عقل در مسائل انسانی و دینی محدود به عقل نظری و عقل معاش است و عقل عملی در دستگاه فکری اشاعره در حیطه اخلاق و احکام دینی جایگاهی ندارد، چون اساساً حسن و قبح عقلی، به این معنا که عقل می‌تواند حکم به مدح و ثواب برخی اعمال یا حکم به قبح و عقاب برخی امور دیگر از افعال آدمی کند، در مکتب اشعری پذیرفته نیست، و این اصلی مبنایی در نظام فکری اشعری است.

چنان که شهرستانی، که خود مذهب اشعری دارد، از قول ابوالحسن اشعری می‌نویسد: «و الواجبات كلها سمعیه، و العقل لا یوجب شیئا و لا یقتضی تحسینا و لا تقبیحا فمعرفة الله بالعقل تحصل و بالسمع تجب، و كذلك شکر المنعم و اثابه المطیع و عقاب العاصی یجب بالسمع دون العقل و...» (شهرستانی ۱۴۲۱، ۱۱۵). همه ضروریات دین به واسطه سمع (شرع) ضرورت می‌یابند و عقل نه چیزی را واجب می‌کند و نه اقتضای حسن و قبح چیزی را دارد. پس معرفت خدا با عقل حاصل می‌شود، اما اصل معرفت به واسطه شرع واجب می‌گردد. همچنین شکر خدا که به انسان نعمت بخشیده و ثواب دادن کسی که اطاعت خدا کرده و مجازات کسی که نافرمانی خدا کرده به واسطه سمع (شرع) واجب می‌شود، نه عقل.

نکته دیگر این که معرفت خدا از نظر معتزله و قاضی عبدالجبار تنها به واسطه عقل است اما از نظر باقلانی با معجزه نیز می‌توان خدا را شناخت، یعنی پس از شناخت سخن پیامبر و فهم صدق نبی از راه معجزه، به صدق اخبار او یقین پیدا کرد و به شناخت خدا رسید. پس از نظر اشاعره راه شناخت خدا منحصر به عقل نیست.

۳-۲-۲. روش‌های استدلال عقلی در معرفت دینی

متکلمان معتزلی و اشعری در بسیاری از مسائل کلامی به شیوه عقلی استدلال می‌کنند و از روش‌های مختلف استدلال مانند برهان، جدل و تمثیل (قیاس) و... بهره می‌گیرند. قاضی باقلانی روش‌های زیر را برای استدلال در معارف دینی برمی‌شمارد:

الف. قیاس (تمثیل):^۱ این شیوه را متکلمان از فقیهان آموختند و در باب صفات الهی از این روش بسیار استفاده می‌کنند. مثلاً باقلانی می‌نویسد عالم را به جهت علمش عالم می‌نامند، پس هر جا در امور غیر محسوس نیز اسم عالم صادق شد، می‌فهمیم به جهت علمش است (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۳).

ب. سبر و تقسیم: این روش مبتنی بر قیاس انفصالی است که در منطق جدید روش نموداری نامیده می‌شود. باقلانی در بیان این روش می‌نویسد که قسمی از دلایل این گونه است که شیء در عقل به دو قسم یا چند قسم شود، به گونه‌ای که جمع همه اقسام به درستی یا نادرستی محال باشد، آنگاه یکی از اقسام یا همه اقسام جز یکی باطل می‌شود تا درستی قسم مورد نظر اثبات شود، یا مثلاً از بطلان قدم عالم بر حدوث آن استدلال می‌گردد (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۳؛ رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۹۷).

پ. استدلال به شبیه و نظیر: باقلانی می‌نویسد که گاهی از درستی چیزی به درستی شیئی مانند آن و از محال بودن چیزی به محال بودن چیزی مانند آن حکم می‌شود، مثلاً برای اثبات قدرت خدای تعالی بر زنده کردن مرده‌ای به جهت زنده کردن مرده‌ای مانند آن حکم می‌شود (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۳؛ رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۳۰۱).

ت. جدل: یکی از روش‌های متکلمان در دفاع از عقاید کلامی‌شان استفاده از فن جدل یا به اصطلاح مناظره است که در آن بر اساس مسلمات خصم (قضایا و احکام پذیرفته شده نزد طرف مقابل) بر ابطال عقیده او استدلال می‌شود. این روش در بین متکلمان رایج بوده و قاضی ابوبکر باقلانی در دربار روم با امپراطور روم و متکلمان مسیحی مناظره کرده و آنان را مغلوب کرده است (بدوی عبدالرحمن ۱۳۸۸، ۱: ۶۲۶، ۶۲۷).

قاضی عبدالجبار نیز اگرچه روش‌های مذکور را به تفصیل بیان نکرده، در استدلال‌های خویش از آنها استفاده کرده است (نک عبدالجبار ۱۴۱۶، ۵۶-۶۷؛ بی‌تا، ۱۲۶-۱۸۲). لیکن در این مختصر مجال ارائه مصادیق آن نیست.

۳-۳. روش نقلی

روش شناخت نقلی، یعنی شناختی که از کتاب و سنت به دست می‌آید، هم از نظر عبدالجبار معتزلی و هم از نظر باقلانی معتبر است. چنان که قاضی عبدالجبار برای اثبات لزوم تفکر، علاوه بر دلیل عقلی، به آیات زیر استناد می‌کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (نساء: ۸۲) و «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷) و مانند آن. از سوی دیگر، ایشان سنت رسول الله را مکمل کتاب می‌داند، چون می‌نویسد احکامی که به تفصیل در کتاب نیامده در سنت آمده است. با وجود این، معتقد است که ابتدا باید حجیت کتاب و سنت با عقل اثبات شود و می‌نویسد که اگر اندیشیدن درست نباشد نه کتاب و نه سنت هیچ کدام برای هدایت مفید نخواهد بود (عبدالجبار بی تا، ۱۷۴).

اصل بودن کتاب و سنت نزد باقلانی نیاز به توضیح ندارد و به طور کلی باقلانی عقل را خادم شرع می‌داند (رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۹۰). باقلانی دلایل نقلی را به تفصیل بیان می‌کند و آنها را در چهار قسم برمی‌شمارد که از این قرارند: کتاب، سنت، اجماع امت و آنچه از این نصوص استخراج می‌شود و از طریق قیاس و اجتهاد به آن می‌رسیم. وی در کنار این چهار قسم، حجیت عقل را بیان کرده و مجموع این پنج طریق را راه‌های شناخت حق و باطل می‌داند (باقلانی ۱۴۲۵، ۹۶؛ رمضان عبدالله ۱۹۸۶، ۲۸۶، ۲۸۷). گفتنی است که باقلانی برای اثبات هر یک از این راه‌های شناخت حق و باطل به آیاتی از قرآن یا روایتی از رسول گرامی اسلام استناد می‌کند. در حجیت قرآن به این آیه شریفه استناد می‌کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»؛ آیا در قرآن تدبر نمی‌کنید یا مگر به قلب‌های شما قفل زده شده است (محمد: ۲۴). در حجیت سنت نیز به این آیه شریفه استناد کرده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۳)؛ آنچه رسول به شما داد بگیرید و آنچه از شما باز داشت بایستید. در حجیت اجماع امت نیز این آیه را شاهد می‌آورد که «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ شما بهترین امتی هستید که از میان مردم برخوردار هستید امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید (آل عمران: ۱۱۰). برای حجیت قیاس و «اجتهاد به رأی» نیز به برخی آیات و روایت پیامبر اکرم نگاه که معاذ بن جبل را برای قضاوت به یمن فرستاد استناد کرده است؛ توضیح این که پیامبر (ص) به معاذ فرمود به چه چیز حکم می‌کنی؟ معاذ گفت به کتاب خدا. پیامبر فرمود اگر در کتاب خدا نیافتی چه؟ گفت

به سنت رسول خدا. فرمود اگر نیافتی چه؟ گفت «اجتهد برأیی و احکم» به رأی خودم اجتهاد می‌کنم و حکم می‌کنم. پیامبر سخن او را تأیید کرد و از اینجا حجیت اجتهاد به رأی فهمیده می‌شود (باقلانی ۱۴۲۵، ۹۶، ۹۷). در حجیت عقل نیز به این آیه استناد کرده است: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱)؛ و در وجود خودتان نشانه‌های پروردگار هست آیا نمی‌بینید. گفتنی است که باقلانی حجیت عقل در معرفت دینی را به دلیل شرع ثابت می‌داند، نه این که خود عقل اثبات حجیت خود نماید؛ بر خلاف آنچه معتزله و قاضی عبدالجبار معتقدند و می‌گویند که حجیت عقل به واسطه خود عقل و حجیت شرع نیز به واسطه عقل اثبات می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

عبدالجبار اگر چه به تفصیل در باب معرفت و روش‌شناسی معرفت دینی سخن گفته است، عمده بحث‌های او درباره اندیشیدن، ضرورت اندیشه، رابطه تفکر و تولید علم و مسائل مربوط به آنهاست. اما در بحث‌های مربوط به روش‌های نقلی و اقسام روش نقلی و اخبار متواتر و آحاد و روش رسیدن به معرفت از طریق معجزه نبی و مانند آنها یا سخنی نگفته یا به اشاره بسنده کرده است. اما باقلانی گرچه بحث مبسوطی در آثارش درباره علم و معرفت و اندیشه نکرده است، به اقسام روش‌ها در معرفت دینی بیشتر پرداخته است. نکته دیگر این که عبدالجبار مباحث معرفت را بر اساس آرای معتزله به حد کمال رسانده، اما باقلانی آغازگر بسیاری از مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی معرفت دینی در مکتب اشعری بوده است.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم
 ایچی، عضد الدین. بی‌تا. المواقف فی علم الکلام. القاهرة: مکتبه المتنبی.
 باقلانی، ابوبکر محمدبن طیب. ۱۴۲۵ ق. الإنصاف فیما یجب اعتقاده، لایجوز اعتقاده، لایجوز الجهل به. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب. ۱۴۲۶ ق (۲۰۰۵ م). تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل فی الردّ علی الملحدہ المعطله و الرافضه و الخوارج. تحقیق احمد فرید المزیدی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

مقایسه مبانی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه قاضی عبدالجبار معتزلی و قاضی ابوبکر باقلانی ۵۳

بدوی، عبدالرحمن. ۱۳۸۸. تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام. ترجمه حسین صابری. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

رمضان عبدالله، محمد. ۱۹۸۶. الباقلانی و آراؤه الکلامیه. بغداد: مطبعة الامه. شهرستانی، عبدالکریم. ۱۴۲۱ ق (۲۰۰۱ م). الملل و النحل، تحقیق امیر علی مهنا، علی حسن فاعور. بیروت: دار المعرفه.

صبحی احمد، محمود. ۱۴۰۵ ق (۱۹۸۵ م). فی علم الکلام. بیروت: دار النهضه العربیه. عبدالجبار. بی‌تا، المغنی فی أبواب التوحید و العدل. تحقیق ابراهیم مدکور. ج ۱۲. بی‌جا: بی‌نا. عبدالجبار. ۱۴۱۶ ق (۱۹۹۶ م). شرح الاصول الخمسه. تحقیق عبدالکریم عثمان. قاهره: مکتبه وهبه.

یادداشت‌ها

۱. تمثیل یعنی سرایت دادن حکم و وصف یک شیء در مشهودات به شیء دیگر از امور غائب و غیر مشهود به جهت علت مشترک بین آنها (باقلانی ۱۴۲۶، ۱۳).